

جلسه چهارم: حب دنیا مهمترین مانع حرکت عمومی در جامعه

عبد الله بن مطيع در لحظه دعوت حضرت باغی گرفته بود و چاهی حفر کرده بود که به دعا و عنایت حضرت پر آب شد . اما در قبال دعوت حضرت گفت : من هنوز لذتی از این باغ نبرده ام ، خوش دارم در سایه درختان آن بنشینم . وهب نصرانی تازه عروس خود را رها کرد و به حجله شهادت رفت .

نامه امیرالمومنین: من الوالد الفان واقعیات دنیا ترس از سختی کشیدن فرزند

حکمت بسیاری از دستورات الهی :

روژه: کتب علیکم الصیام لعلکم تتقون. تقویت قوای مبارزه با تمایلات

حج: صید دم دست شما هست ولی دست نزنیم. / علی رغم گسترده‌گی فرهنگها و حق جدلی نیست.

منطق دین در مبارزه با تمایلات تمرین می‌خواهد ، لذت مثبت و منفی : مثبت : توصیه به نگاه به دریا – منفی : لذت از زن

نوع نماز شب خواندن پیامبر هر دو رکعت چند دقیقه خواب سائل: ترس از محبت دنیا دارم. چرا؟ خانه بزرگ برای پول برای کمک این که دنیا گرایی نیست.

سلمان و ابوذر و درهم اعطایی پیامبر و پاسخگویی در چه راهی خرج کردید روی سنگ داغ؟

سالها زحمت میکشد و خانه میسازد و لحظه استفاده میمیرد یا مجبور به فروش می شود

نقطه هدف: لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ

توجه به اینکه شیرین ترین زندگی ها رو هم داشتند شهدا

مصدق کتاب «یادت باشه» مدافع حرم علی اکبر : لقد برز اليكم غلام اشبه الناس على اصغر: هون ما نزل بي لانه بعين الله

آیا با دیدن صحنه های اوج لذت بردن دیگران از زندگی، دلم می‌خواهد یا نه

ضابطه: الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ بِى

باید گذشتن از دنیا به آسانی، باید مهیا شد از بهر قربانی

جلسه چهارم: حب دنیا مهمترین مانع حرکت عمومی در جامعه

داستانهای شگفت:

مجتهدی که دم مرگ شهادتین نمیگفت. برگشت گفت تسبیح مورد علاقه ام را شیطان در دست گرفته بود.

شیخ بهائی -عَظَرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ- در کشکول ذکر نموده که شخصی از اربابِ نعمت و ناز را مرگ در رسید، در حالِ احتضار، او را به کلمه‌ی شهادتین تلقین کردند.

او در عوض، این شعر را می‌خواند: **يَا رَبُّ قَائِلُهُ يَوْمًا وَقَدْ تَعَبْتُ** **أَيْنَ الطَّرِيقُ إِلَى حَمَّامٍ مَنْجَابٍ**
و سبب خواندن این شعر به عوضِ کلمه‌ی شهادت، آن بوده که:

روزی زنی عقیقه و خوش صورت از منزل خود بیرون آمد تا به حمامی معروف به «حمامِ مَنْجَاب» برود؛ پس راه حمام را پیدا نکرد و از راه رفتن خسته شد. مردی را بر درِ منزلی دید، از او پرسید که: «حمامِ مَنْجَاب» کجا است؟

مرد به منزل خود اشاره کرد و گفت: حمام اینجا است. آن زن نیز به خیالِ حمام، داخل خانه‌ی آن مرد شد.

آن مرد فوراً در را بر روی او بست و عزم کرد که با او معصیت کند.

آن زن بیچاره دانست که گرفتار شده و چاره‌ای ندارد جز آنکه با تدبیری، خود را از چنگ او خلاص کند. لا جَرَمِ اظهار کرد که کمال رغبت و سُروَر به این کار دارد، ولی چون بدنم کثیف و بدبو است می‌خواستم به جهت آن به حمام بروم؛ خوب است که یک مقدار عطر و بوی خوش برای من بگیری که خود را برای تو خوشبو کنم و قدری هم طعام حاضر کنی که با هم طعامی بخوریم، و زود بیایی که من مشتاق توأم.

آن مرد، چون کثرتِ رغبتِ آن زن را به خود دید، مطمئن شده، او را در خانه گذاشت و برای گرفتن عطر و طعام بیرون رفت. چون آن مرد پا از خانه بیرون گذاشت، آن زن نیز از خانه بیرون رفت و خود را خلاص کرد.

چون مرد برگشت، زن را ندید و به جز حسرت، چیزی عاید او نشد؛ الحال که آن مرد در حالِ احْتِضار است، به فکر آن زن افتاده بود و به جای شهادتین، قصه‌ی آن روز را به صورت این شعر می‌خواند